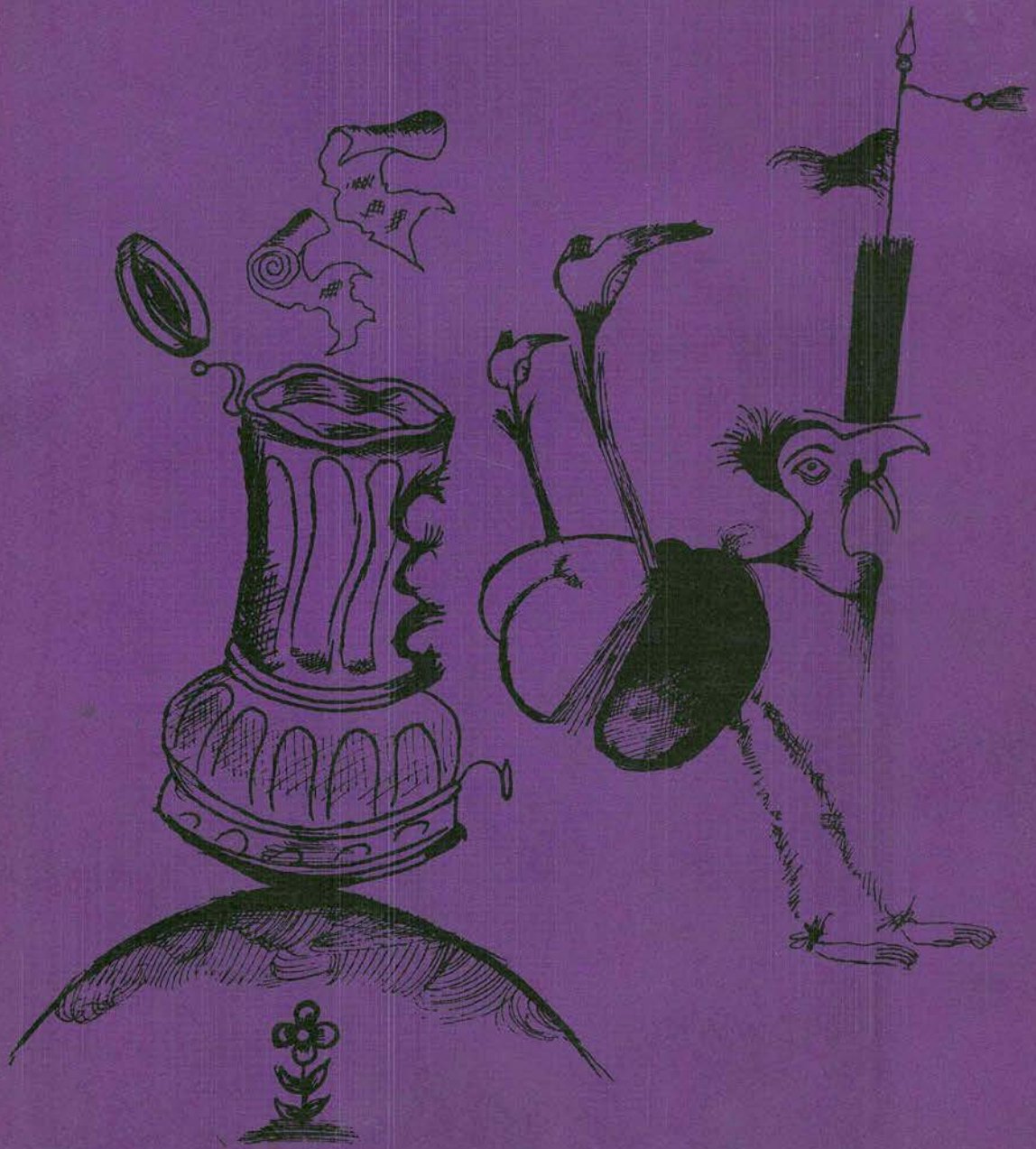


با اردن شیر فحص و صورت‌نگارهایش





با اردشیر محمص و صورتکهایش
کلیه حقوق محفوظ است
ناشر انتشارات توس صندوق پستی ۶۵ مشهد
تهیه فیلم و زینگ از گراورسازی کاوه‌نو
چاپ افست سکه تلفن ۳۱۳۹۳۴
تیرماه ۱۳۵۰

باردشیر محصص و صور تگهایش

به نمایشگاه اردشیر محصص رفته بودم که با قلم‌مویش و با مدادش در خطی از خطوط جبهه که اول و دوم و سوم بر من معلوم نیست - و یا من صلاحیت تقدیر و تمییز آن را ندارم - مبارزه میکند. نمیدانم من او را در کنار خودم و تصویرهایش احساس میکنم و یا او خود را در کنار من و نوشته‌هایم .

بهر حال برای من که به تصویرهای او نگاه میکنم، آدمهای مهم بود. هنر محصص را در آفرینش و یا بازآفرینش دلقک‌های او باید جست‌وجو کرد که با صمیمیت و صداقتی لاجوجانه آنها را یکجا با دنیاهایشان یا دنیاهاهایی که باستفراغ و غشیان یک‌آدم سم خورده بیشتر شباهت دارد، بازگو میکند. هنر بزرگ محصص در همین آفرینش و بازآفرینش است در جایی است که او در این صداقت عارفانه برای خودش دست و پا کرده است. محصص با تمام احساس و شعور یک انسان زنده و صاحب‌دل، در کوچه‌ها و در کنار آدم‌ها و در متن اشیاء و در فضای زندگی روزانه محیط خود قدم بر میدارد. صورتک‌ها را بدرستی از این فضا و در میان انبوه خلاق انتخاب میکند. صورتک‌هایی که محکوم یا حاکم باید بدآوری احساس هنرمند ما بنشیند. تا او را در برابر آفرینش صورتک‌های انسان‌ها یا انسانهای صورتکی تماشا کنند.

محصص در هنر خود به تصویر انسان‌ها بیش از خطوط آفریننده محیط اهمیت میدهد و این خود دلیل تمهد و مسئولیت او در آفرینش هنری اوست و من خود را در این نقطه بیش از هر جا و بیش از همیشه در کنار او احساس میکنم. آدمی که در تمامیت وجود خود از دل و روده محیط استفراغ میشود و در همان محیط خود را محکوم به لولیدن و لمیدن میکند. محصص ابتداء چنین موجوداتی را نشان میدهد بدون اینکه آنها را در مرز حاکم و محکوم متوقف کند. انسان در کنار انسان یا قابل ستایش است و یا قابل تنفر. دیگر گم‌گرفته‌ها و فریفته‌های وجود ندارد. آنکه در متن بدبختی و فلاکت و گرسنگی از سری به دزدگی و تهوع می‌ماند و آنکه در کنار رفاه و خوشبختی به گرسنگی و اسارت میگردد، هر دو نفرت‌انگیز و رقت‌بارند. و این تصور بسیار ابلهانه‌ایست که انسان گمان می‌کند این‌دو نمونه انسان و پانویه‌های متضاد انسان میتوانند در قرنطینه‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی بنشینند. برج عاجی وجود ندارد. انسان اگر از عبق و اساس طبیعت خود عوض نشود و به باز آفرینش محیط خود نپردازد، در هر طبقه و در هر درجه و در هر نوع امتیاز از امتیازات اجتماعی از نصاب تعالی بدور است. محصص در قلمرویی بیش از دنیای یک کارکنان توریست فاجعه می‌آفریند.

اگر ما احساس نکنیم که او اشیاء و عوارض و غل و اسباب را در پشت صحنه کار خود میگذازد، هرگز فاجعه را درک نخواهیم کرد. در سرتاسر آثار او سایه بزرگ انسان بر اشیاء و اسباب و غل و عوارض حکومت میکند، انسانی که در هیچک از قله‌های روانکاو و یا غایت وجودی و ساختی سارتر و فوکو و یا پدید شناسی هوسرل بزرگ نمیشود. صاف و پوست‌کنده انسان‌های محصص چه حاکم و چه محکوم انسان‌هایی اخته و غنیم‌اند. اخته و غنیم از محیطی اخته و محیطی اخته از آدم‌هایی اخته.

اگر ما آدم‌ها را همچون جزئیه‌های فلسفی در پشت هیچک از میکروسکوپی‌هایی که منظومه‌های فلسفی کنونی توصیه میکنند، نمی‌گذاریم - چقدر حق دارد که این کار را میکند. انسان امروز یک تنه مقصر و گناهکار است و یک تنه باید خود را شهید کند. او راهی جز ساختن جهانی دیگر و یا باختن جان خود بر سر این هستی بزرگ ندارد. در این جهان است که انسان از هیچک از قرنطینه‌های فرهنگی و علمی و اقتصادی و اجتماعی سالم بیرون نیاید. و در این میان است که دیگر روانکاو و فلسفه وجود و نظریه اصالت ساخت لوی استروس

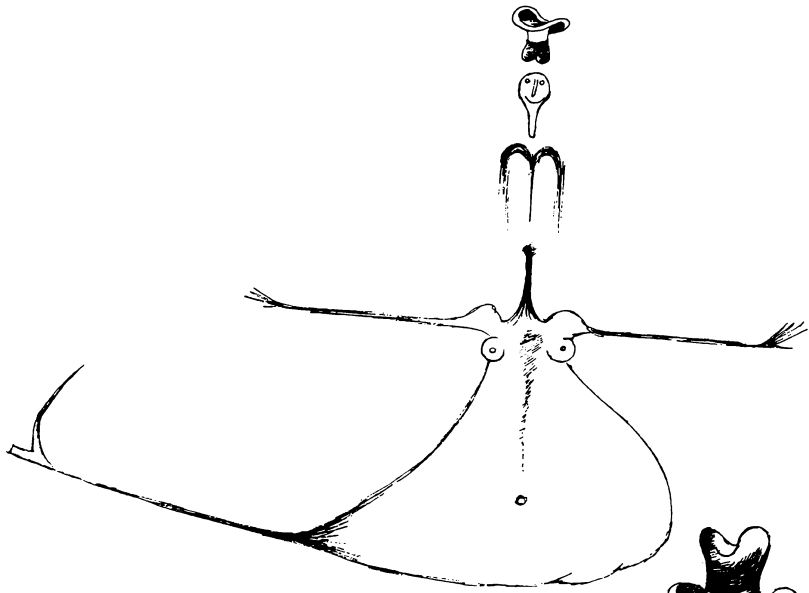
قادر نیست که انسانها را در محاکم مختلف قضائی تاریخ و جامعه‌شناسی و روانشناسی تیریه کند. در اواخر قرن نوزدهم نیچه «مرگ خدایان» را اعلام کرد ولی چه کسی زنگها را بخاطر مرگ شیطانها بسدا در میآورد؟ هیچکس و همه کس. هیچکس مسیح دیگری نیست. و هیچ راهنمایی در جلوی قافله برای رسیدن بارش موعود وجود ندارد. مسیح هر کسی در درون خود اوست و همه قافله‌سالاران. دیگر زمان آنکه کسی صلیب را بکنه بردوش بکشد و دیگران را نجات دهد گذشته است. تابع بودن و مرید بودن حتی مرید و تابع‌ناب‌ترین عقاید کسی را در روزگاری که جز آفرینش و یا شهادت راهی نیست به فلاح و رستگاری نمیرساند و یا در شمار پاکان و نیکان قرار نمیدهد. هر کس با هر چه که در دست دارد باید برای آنکه مسیحی از خود بسازد. و آفرینش را بیافریند وارد گود شود. و تاریخ روزگار ما حتی این مقدار از رستخیز انسانی را نیز قبول ندارد باید با هر چه که در دست داریم مبارزه کنیم و بجلو برویم تا جاییکه انسان بمرز واقعی خود برسد، آنجا مرز آفرینش است: آفرینش انسان‌هایی که دیگر برای توجه وضع و موقع انسانی خود احتیاجی به مکاتب فلسفی ندارد. آفرینش که دیگر انسان را بعنوان یک جزئیه فلسفی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی زیر دستگام‌های میکرب شناسی نمی‌برد. آفرینش که در قلمرو بزرگ و ابدی خود انسان را با قانون و سنتها و رسوم افسار نمیکند.

انسان‌هایی که در قلمرو ارزش‌های کنونی فرهنگ بشری فقیرند و محکوم سعی میکنند خود را به مرز انسان‌های برتر برسانند و انسان‌های برتر در این تلاشند که سنگ‌های خود را حفظ کنند و آنچه را که دارند از دست ندهند و آنچه را که دیگران دارند از آنها بگیرند. بر چنین محوری قوانین اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی روزگار ما وضع میشود. در چنین منظومه‌های هنرمندان خلق میکنند و منتقدان و فلاسفه در برجهای عاج خود می‌نشینند و انسانها را یکسره از ریشه خود جدا میکنند و او را در قرع و انبیه‌های آزمایشگاه‌های مجمل و باشکوه خود تجزیه و تحلیل میکنند. انسانی که از محیط و محیطی که از انسان جدا شد، دیگر بدر مطالعه نمیبخورد. یک چنین انسانی و یک چنین محیطی اخته شده است و موجودی که از زاینده‌گی و توفندگی افتاد و از ریشه جدا شده، صورتکی بیش نیست - خواه حاکم و خواه محکوم.

محصص چنین دنیا و چنین صورتک‌هایی را نمایش میدهد. نمایشی بس رقت‌انگیز و هنرمندانه است. بروید ببینید در کنار محصص و صورتک‌های او بایستید. ولی بشری که در گم‌گرفته‌ها حاکمین و محکومین گیر نکنید. محصص بنظر من چنین قصدی نداشته است.

چا دارد که محصص نهی دیگر بخود بزند و به آفرینش دنیای تازه بایستد. دنیای شهادت. یا جهان بزرگ آفرینش. دنیایی که از مرز قانون‌ها و حاکمیت و محکومیت در میگردد. خطوط کره و نفرت‌بار رسوم و آداب و سنتها از چهره انسان پاک میشود. این دنیایی است که در روزگار ما هنرمند باید نصرت در درون خود بیافریند. و سپس آن را همچون صلیبی بردوش بکشد، تا انسان را بریسه خود برساند - بریسه‌ای که بوی آشنای آن هنرمند را و انسان صاحب‌دل روزگار ما را با همز آفرینش برساند و یا بقلمرو شهادت میبرد.

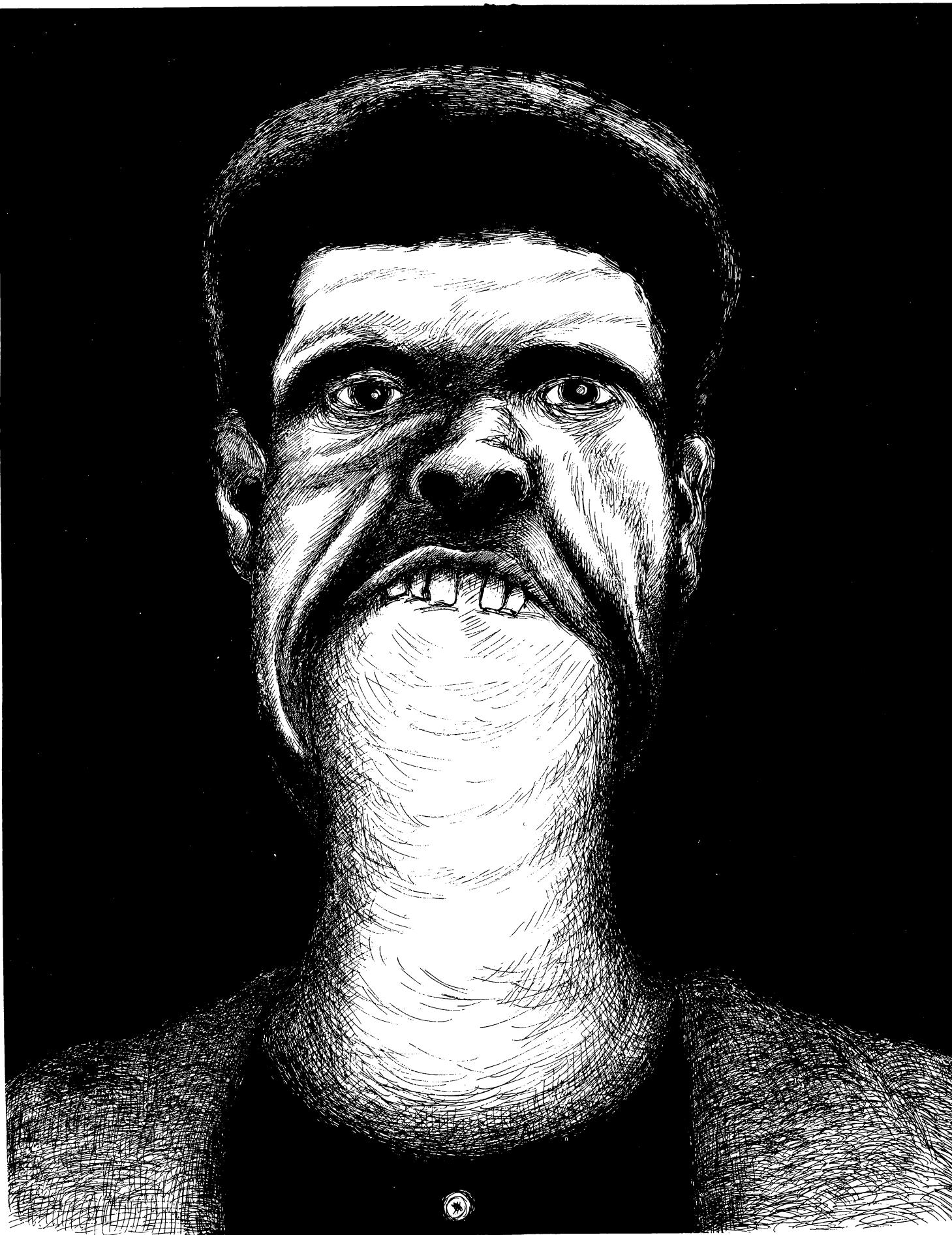
هنر محصص و خصوصیت کار او آنست که او به کشتار شایطین برخاسته است و از خدایان بریده است. و این آن هنگامه‌ایست که هنرمند آدمی و نیز صاحب‌دل انسانی قادر است که از خود خدائی بسازد. و این است سحر کلام و عصای جادوی روزگار ما. آنجائی که این آفرینش از درون انسان شروع شد، خلقت بزرگ و منتظر آغاز میشود. انسان آفریننده، نه انسانی که در آزمایشگاه جامعه‌شناسی همچون خوکی هندی شکافته میشود و با نسخه‌های عالمانه به پهنه سرنوشت رها میگردد. علی‌اصغر حاج سیدجوادى ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۸





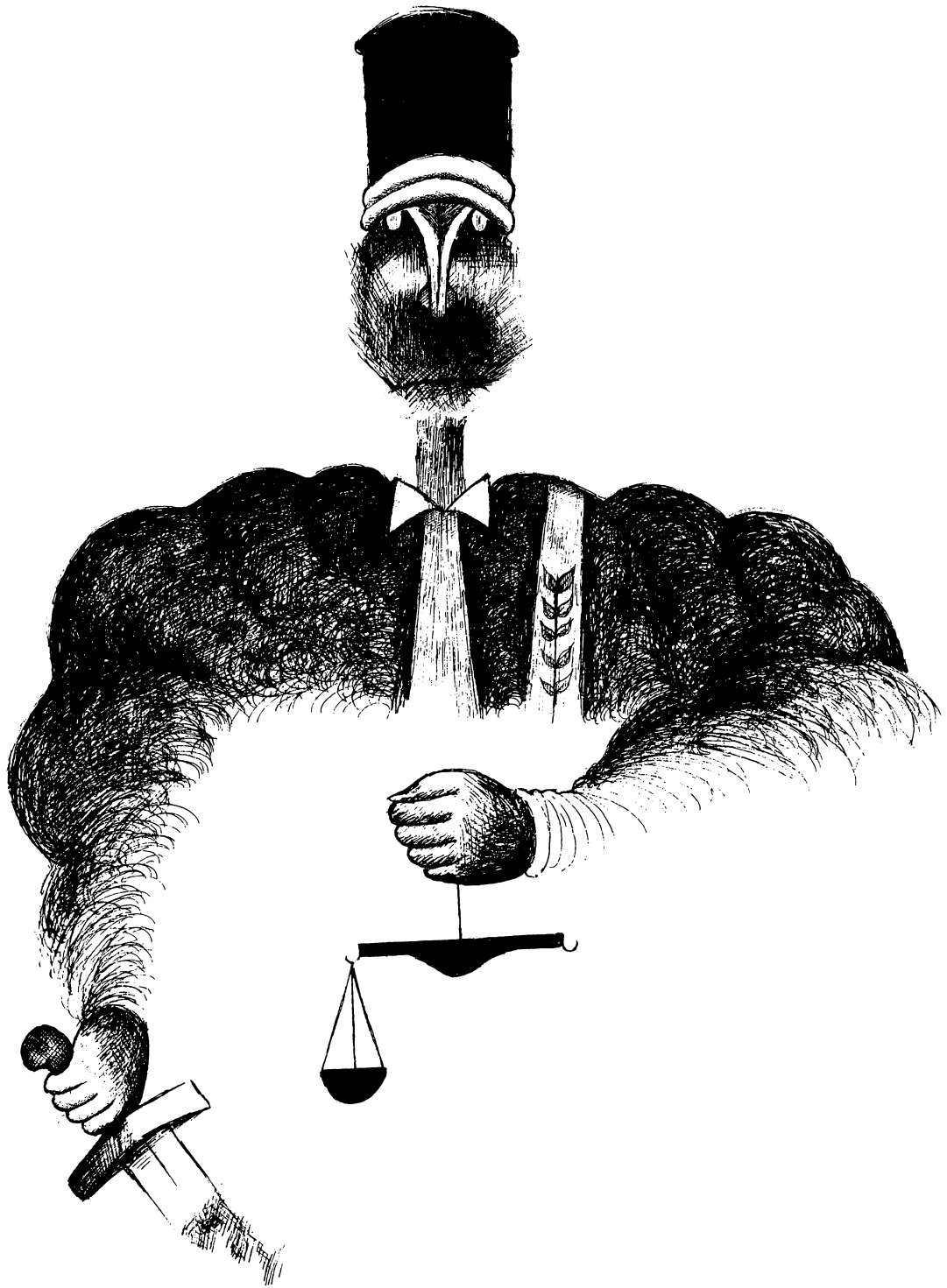


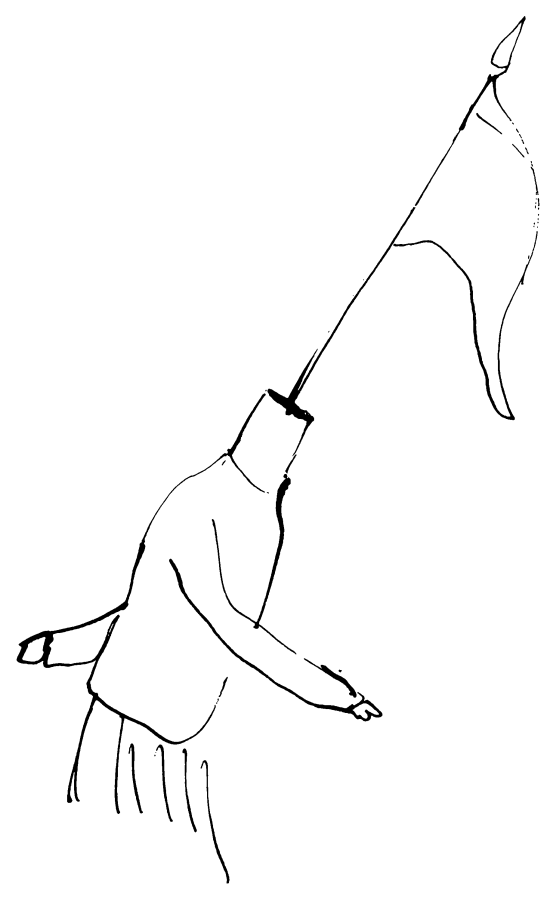
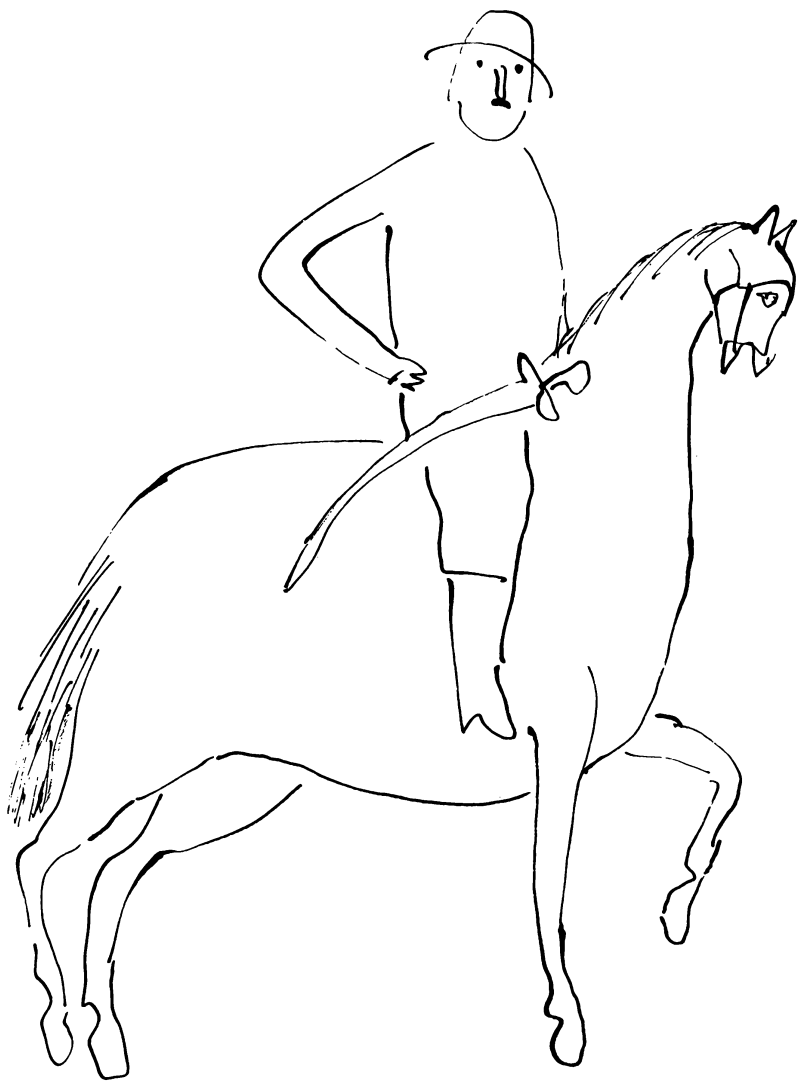


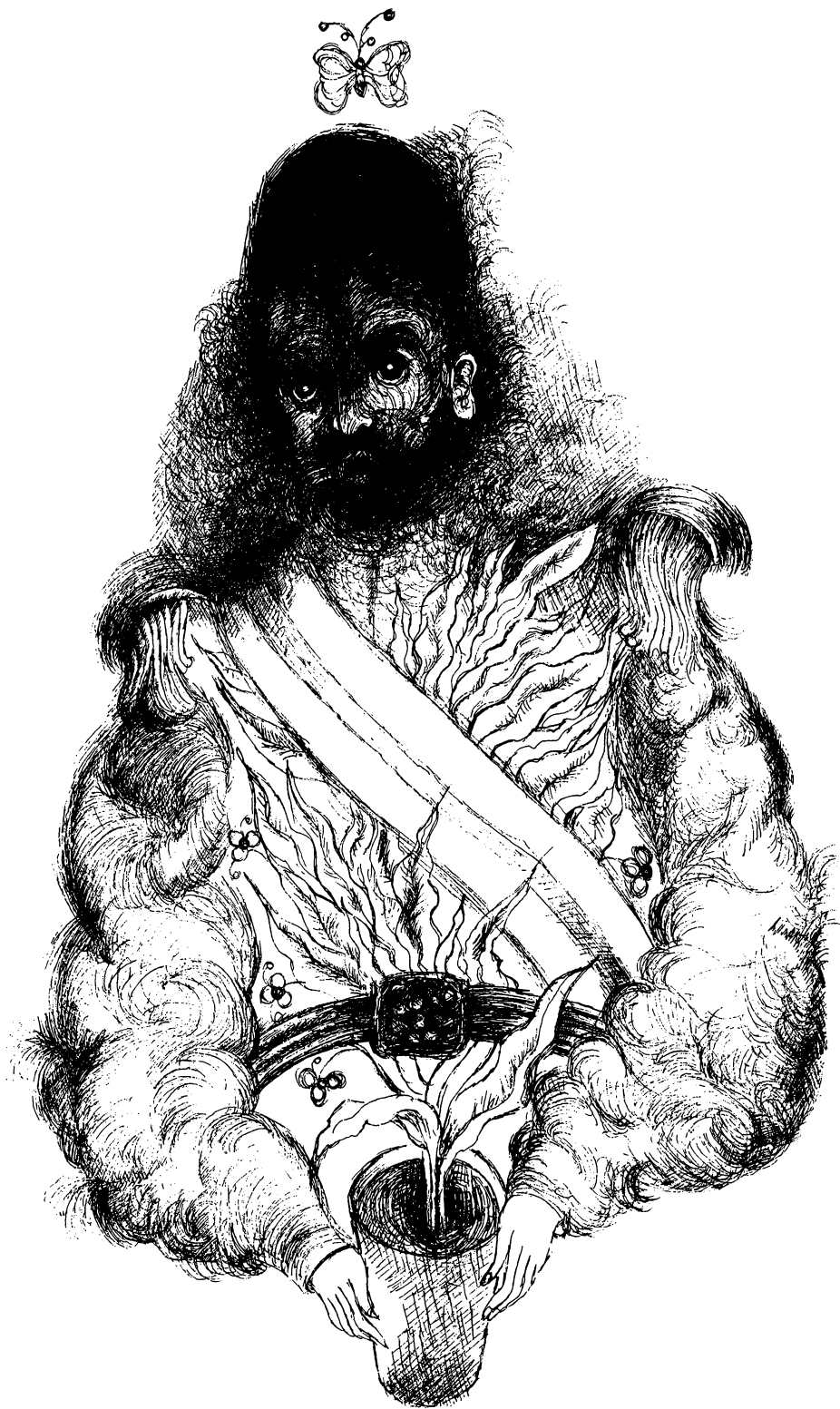


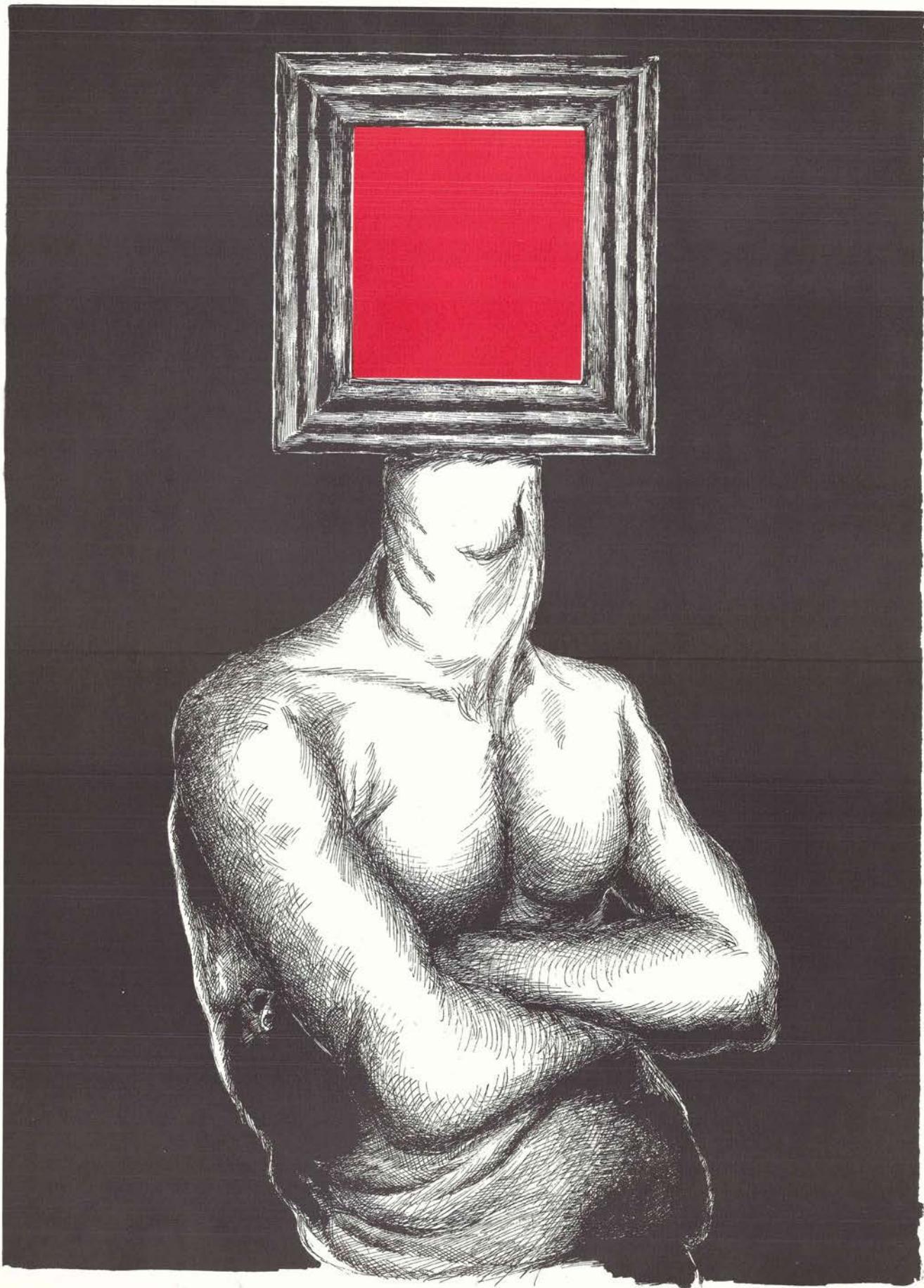


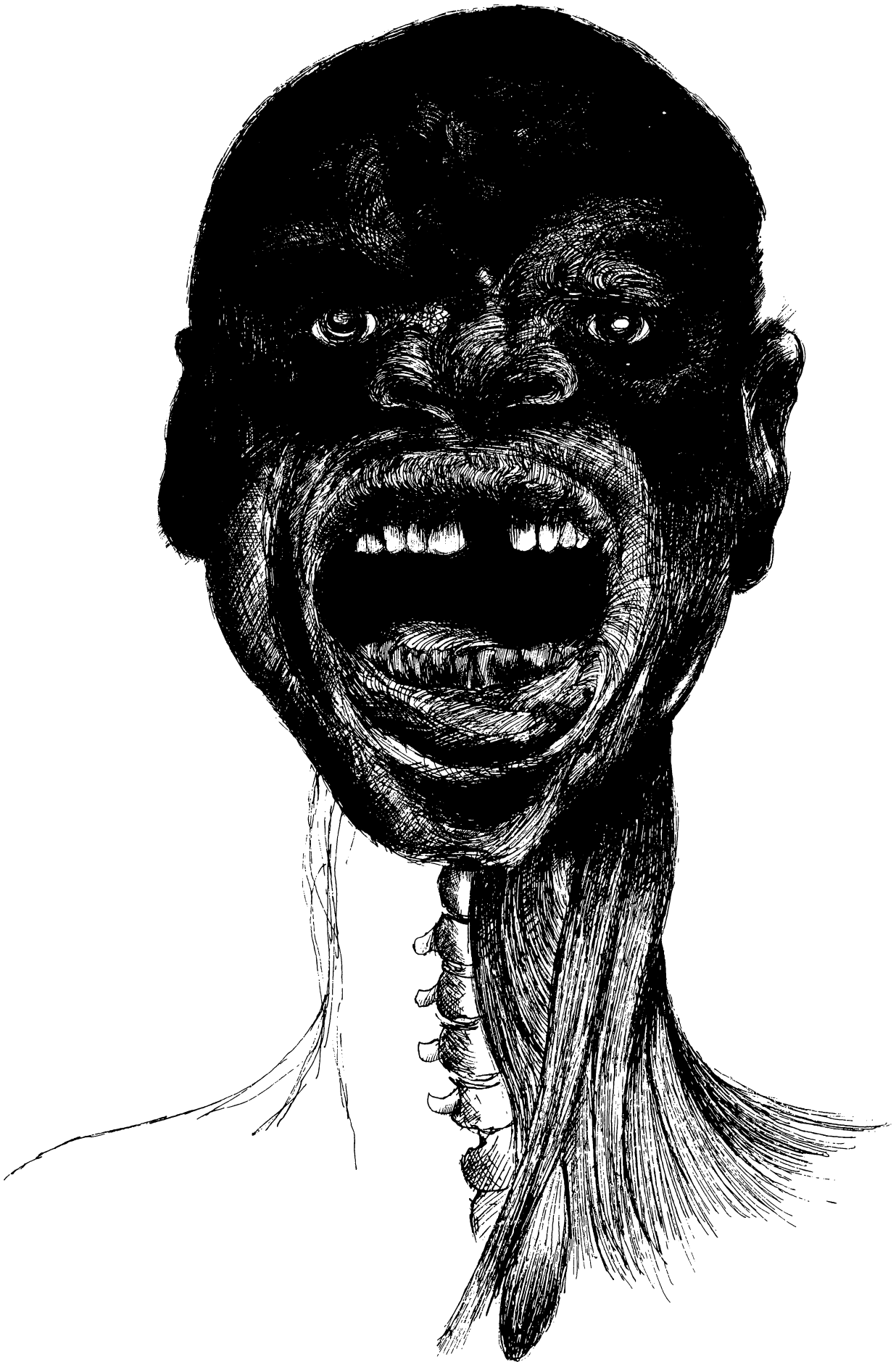


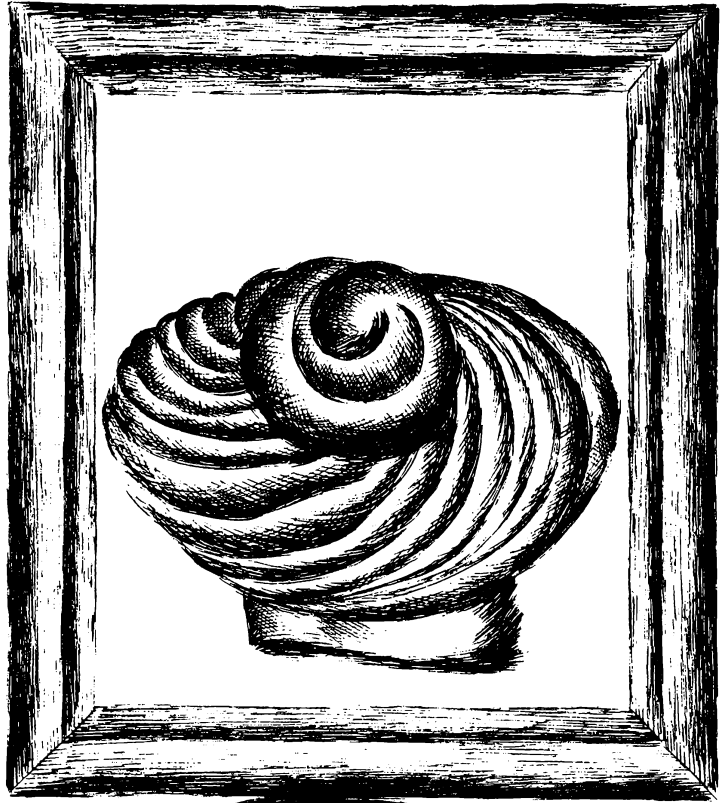


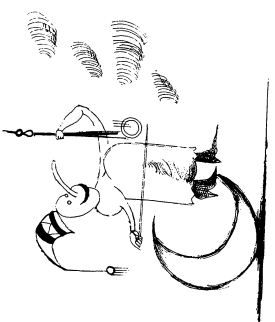
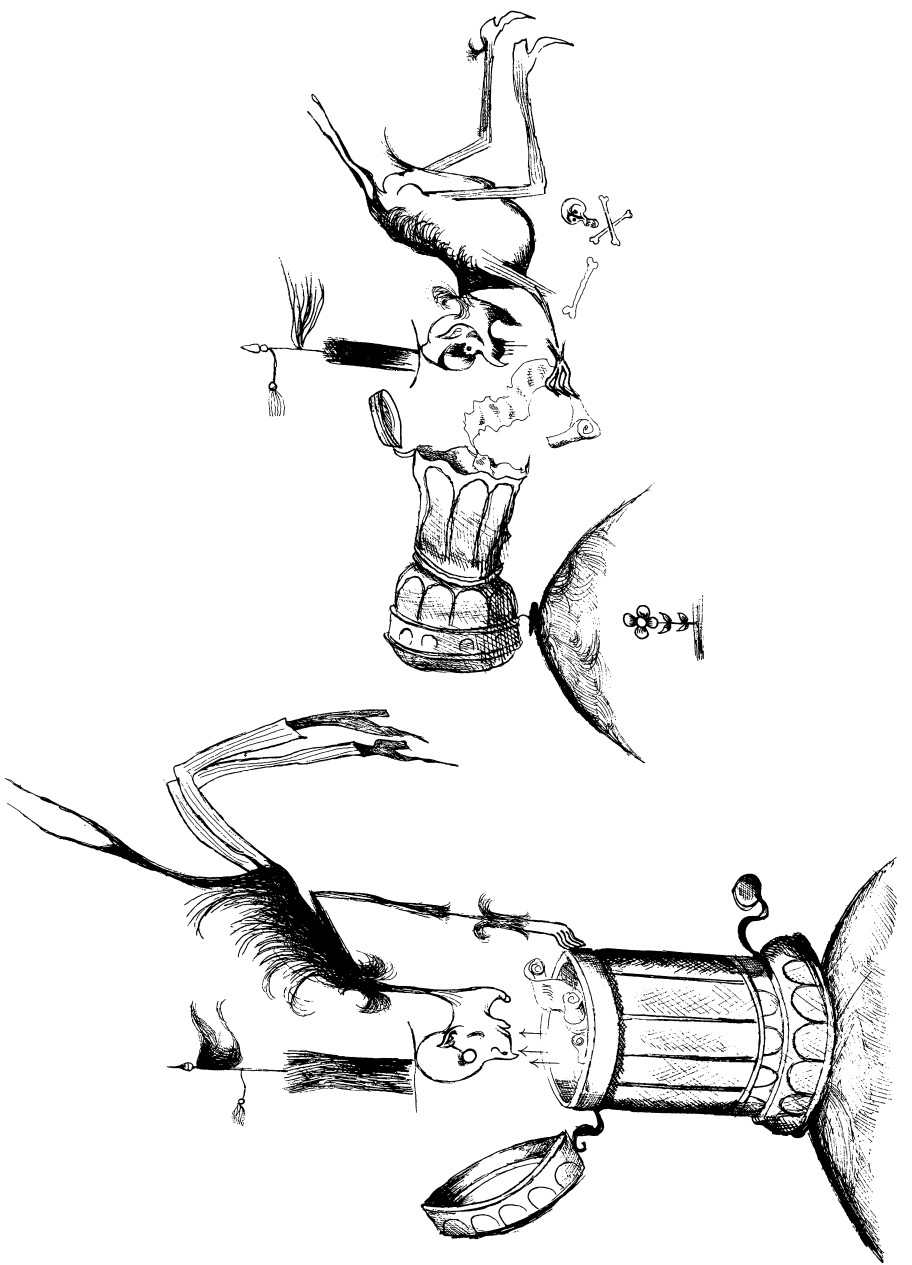






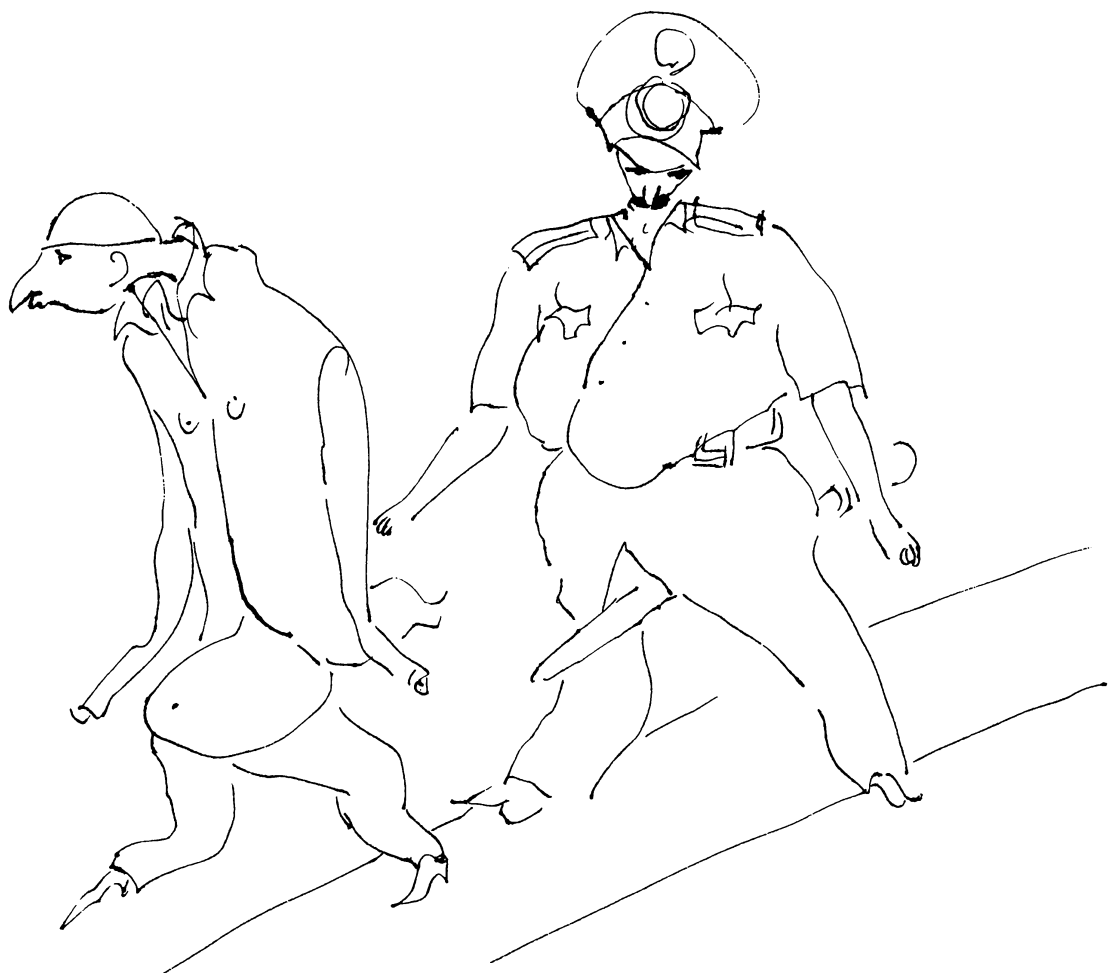




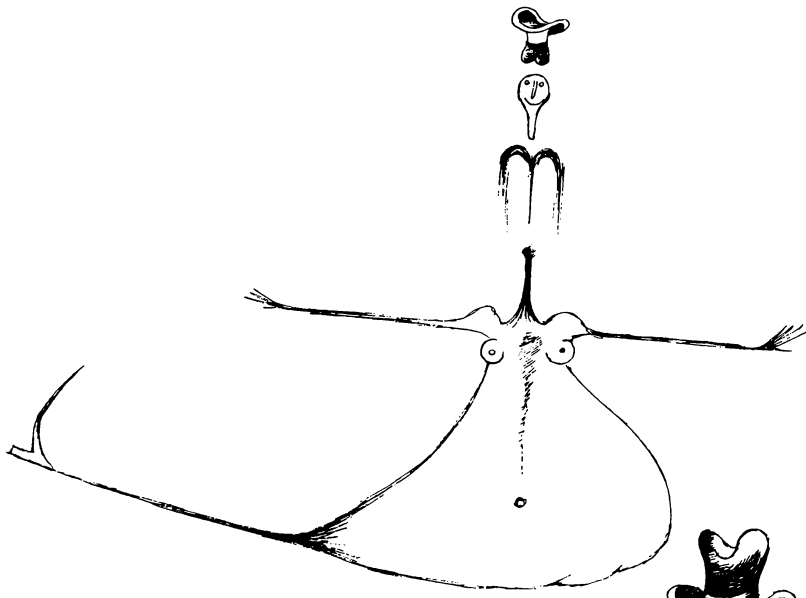






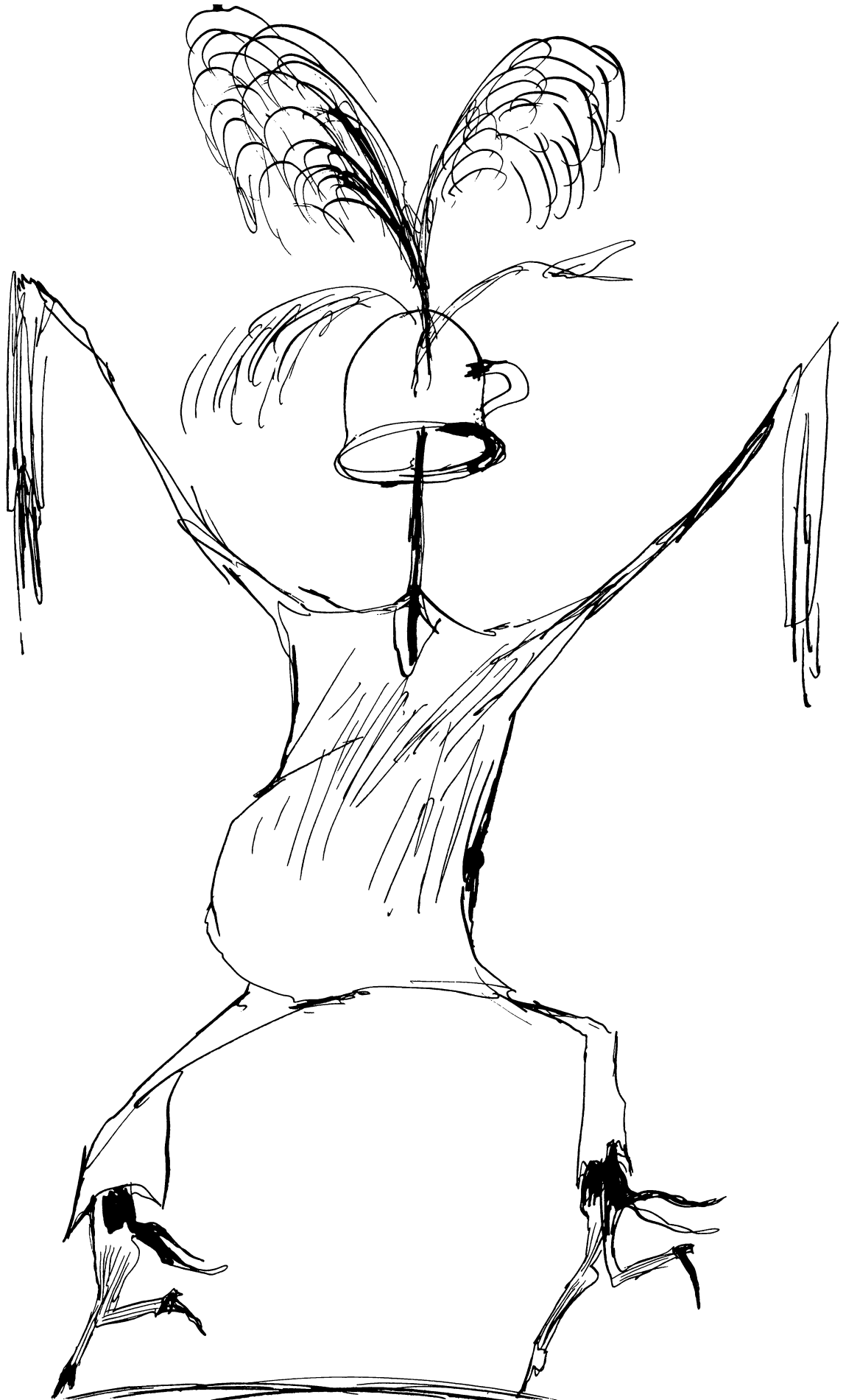








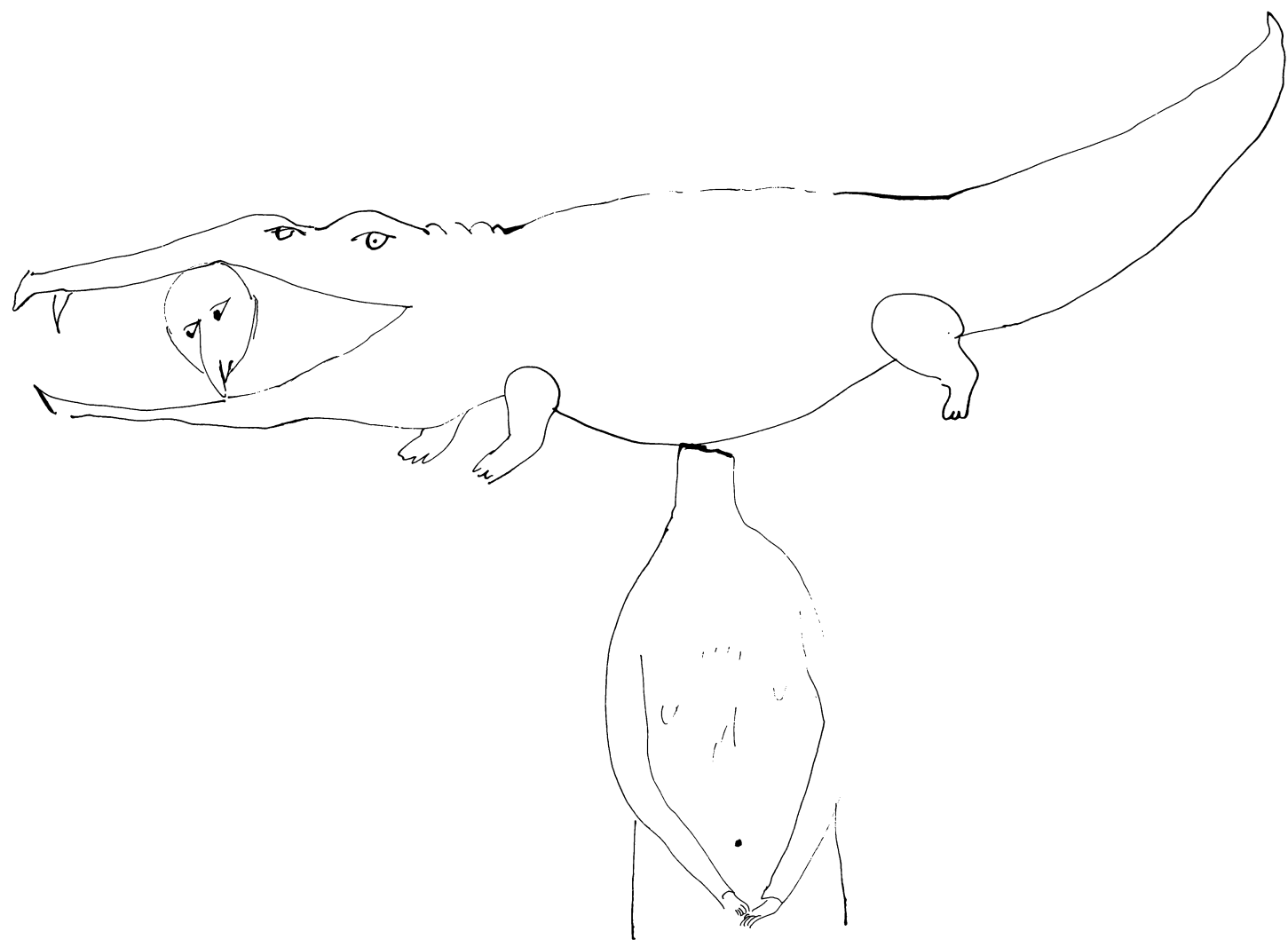


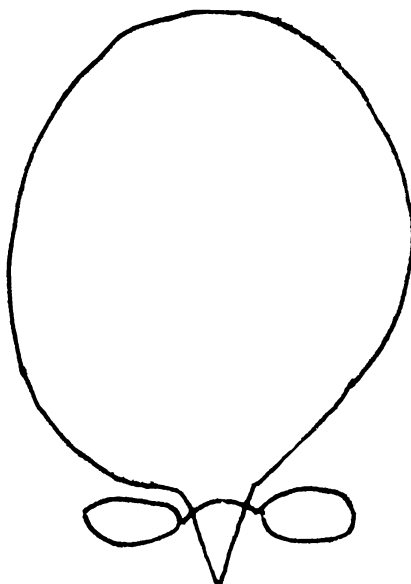


9

山

—





Ardeshir Mohassess was born in Rasht, North Iran, in 1938. Later he moved to Tehran, where he attended the university to study political science. His career as a cartoonist started in 1962, when he began to supply *Kayhan* and other local publications with cartoons and satirical drawings. He has held several one-man exhibitions so far, and a collection of his cartoons has appeared in a special issue of *Daftar-haye Zamaneh (Cactus)*, with an introduction by Karim Emami, Tehran, 1971).

The present collection which constitutes Ardeshir's second one is being published by Tus Publications, Tehran, and covers 1968-1971. It is entitled *Ardeshir va Suratak-hayash (Ardeshir and His Puppets)*, and has an introduction by Ali Asghar Haj-Seyd-Javadi. The majority of these drawings first appeared in *Kayhan*.

Ardeshir Mohassess lives in a house in Kucheh Khalili, Khiaban Kasra, Khiaban Jami, Tehran, Iran.

Ardeshir's sketch-portrait by Parviz Shapur.

